

«فرهنگ مترجم»: اثری ماندگار و مفید

بررسی فرهنگ مترجم عربی - فارسی اثر
محمد حسین باتمان غلیچ

۱۹۹-۲۲۲

چکیده: فرهنگ مترجم عربی - فارسی که در دو جلد به کوشش جناب آقای محمد حسین باتمان غلیچ تدوین شده، گامی ارزشمند در تدوین لغت‌نامه‌های دوزبانه عربی - فارسی است. مقاله حاضر به معرفی این فرهنگ و وجوه اشتراک و تمایزش با دیگر فرهنگ‌های همسان پرداخته، پاره‌ای نکات را گوشزد می‌کند. در پایان نیز با ارائه فهرستی از کلماتی که در این لغت‌نامه نیامده، پیشنهادهایی را درباره تدوین لغت‌نامه‌های جدید ارائه می‌نماید.

کلیدواژه: فرهنگ دوزبانه، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، فرهنگ مترجم، محمد حسین باتمان غلیچ،

باتمان غلیچ، محمد حسین؛ فرهنگ مترجم عربی - فارسی؛ ج ۲، تهران: نشر میزان، اول، تابستان ۱۳۹۶.

A Review of Arabic-Persian Dictionary of “Mutarjim” by Muhammad Hussein Batman Ghilich

Ali Zahed

Abstract: The Arabic-Persian dictionary of “Mutarjim”, which has been compiled in two volumes by Mr. Muhammad Hussein Batman Ghilich, is a valuable step in compiling bilingual Arabic-Persian dictionaries. The present article introduces this dictionary and its commonalities and differences with other similar dictionaries and points out some tips. Finally, by providing a list of words that are not included in this dictionary, it offers suggestions on how to compile new dictionaries.

Keywords: Bilingual Dictionaries, Arabic-Persian Dictionary, Mutarjim Dictionary, Mohammad Hossein Batman Ghilich,

(معجم المترجم) كتاب خالد ومفيد
مراجعة لمعجم المترجم العربي - الفارسي من تأليف محمّد حسين
باتمان غليچ
علي زاهد
الخلاصة: يعدّ معجم المترجم (العربي - الفارسي) الذي صدر
بجزئين من تأليف محمّد حسين باتمان غليچ خطوة قيّمة في تدوين
القواميس ثنائية اللغة (العربية - الفارسية).
والمقال الحالي يتولّى التعريف بهذا المعجم ووجوه اشتراكه
وتميّزه عن غيره من المعاجم المشابهة، حيث يقوم بتأشير بعض
الملاحظات في هذا المجال.
وفي ختام المقال يقدّم الكاتب قائمة ببعض الكلمات التي لم ترد في
هذا المعجم، مع تقديم بعض المقترحات المفيدة لمن يروم تدوين
المعاجم الجديدة.
المفردات الأساسية: المعجم ثنائيّ اللغة، المعجم المعاصر العربي
الفارسي، معجم المترجم، محمّد حسين باتمان غليچ.

آقای باتمان غلیچ^۱ از دیپلمات‌های کارآزموده بازنشسته وزارت خارجه است که مدتی طولانی در سمت کاردار و رایزن در کشورهای عربی بوده و همین پیشینه، تجربیات ارزشمندی در زمینه آشنایی با زبان عربی به وی بخشیده است. افزون بر این، وی عمری را در آموزش و آموختن زبان عربی صرف کرده و علاوه بر تحصیلات آکادمیک در زمینه زبان عربی از نزدیک هم با گویشوران عرب تعامل داشته است که حاصل این تعامل را در جای جای فرهنگ وی می‌توان دید. چنان‌که خود می‌گوید، سرمایه اصلی ایشان در تألیف این فرهنگ عبارت بوده از:

بیش از چهل سال تجربه و سروکار داشتن با شغل ترجمه و زبان عربی، تماس مداوم با عرب‌زبانان و برخورد عینی و مستقیم با زبان و اهل زبان، درک نیاز واقعی و مبرم به مرجعی حاوی نکات و مفاهیم دقیق و کاربردی و بالاخره پی‌جویی مستمر و بررسی و ارزیابی تألیفات مشابه قبلی.^۲

او از سال ۱۳۵۱ کار ترجمه از عربی به فارسی و بالعکس را به صورت رسمی آغاز کرد. وی در ضمن کار ترجمه با دیدن کلمه یا اصطلاح تازه آن را در حاشیه فرهنگ اصطلاحات معاصر تألیف جناب دکتر سیدکمال موسوی^۳ یادداشت می‌کرد. بعد از چندین سال، در سال ۱۳۶۵ حواشی خود را در اختیار دکتر موسوی گذاشت تا ایشان در ویراست جدید فرهنگش وارد کنند. کاری ستودنی که باید سرمشق نویسندگان دیگر باشد. دکتر موسوی پس از انصراف از تجدید چاپ فرهنگ خود، آن یادداشت‌ها را به آقای باتمان غلیچ واگذار کرد و وی را تشویق کرد که خود به نشر آنها اقدام کند. ایشان نیز از سال ۱۳۷۱ کار تألیف فرهنگ را با تهیه فیش‌های دست‌نویس آغاز کرد که البته به سبب مأموریت‌های اداری و سفرهای متعدد خارجی امکان کار به صورت مستمر و پیوسته فراهم نیامد، اما روند تدوین هم دچار گسست نشد. وی از اوایل دهه هشتاد با عزمی جدی تر کار را دنبال کرد تا آنکه نشر میزان آن را در دو جلد در تابستان سال ۱۳۹۶ به چاپ رساند: جلد نخست از حرف «الف» تا «س» از صفحه ۱ تا ۱۳۹۹، و جلد دوم از حرف «ش» تا «ی» تا شماره صفحه مسلسل ۲۶۳۹.

در این فرهنگ افزون بر اصطلاحات، کلمات عادی و غیراصطلاحی نیز آمده و کوشیده شده است معادل‌های مختلفی برای یک کلمه آورده شود. برای مثال معادل اصطلاح «رئیس بانک مرکزی» در یک کشور «محافظ البنك المركزي» است و در کشور دیگر «حاکم البنك المركزي». در کشوری به

۱. اگرچه بهتر است اجزای کلمه مرکب با نیم فاصله تایپ شود؛ چون خود نویسنده میان دو جزء باتمان و غلیچ فاصله انداخته، در این مقاله هم این دو جزء با فاصله تایپ شد.

۲. فرهنگ مترجم (عربی - فارسی)، مقدمه، ص ۱۲.

۳. ایشان از فضایی برجسته در حوزه زبان عربی هستند که قدرشان ناشناخته مانده است. از کارهای ارزشمند ایشان نقدی است که بر بخش «الأعلام» لغتنامه معروف المنجد نوشت و اشتباهات فاحش آن را تصحیح کرد. مرحوم احمد آرام هم در مقاله‌ای به معرفی این نقد پرداخت و توصیه کرد همه کسانی که به زبان عربی علاقه دارند و نیز کسانی که کتاب المنجد را دارند، این نقد را تهیه کنند.

شهردار «عمدة البلدیه» می‌گویند و جایی «رئیس البلدیه» و این همه در این فرهنگ ذکر شده است. واژه‌های منسوخ و مهجور عربی هم که کاربرد آنها در زبان امروزی بسیار نادر است به این فرهنگ راه نیافته است.

نقاط قوت

این فرهنگ دارای نقاط قوت فراوانی است که آن را از بهترین‌ها در نوع خود کرده است.

۱. کم غلط بودن اعراب و املا

مؤلف با دقت فراوان کوشیده متنی پیراسته از غلط‌های اعرابی و املائی ارائه دهد که کاری ستودنی است. تنها غلط اعرابی که یافت شد، عبارت «سلامة اللدوق» است که معلوم است تنوین آن اشتباه است و باید به حرکت ضمه بسنده کرد. در فارسی هم درج ۲، ص ۸۷۴، ستون دوم «دردوزه بازی کرد» آمده که درست آن «دودوزه بازی کرد» است.

۲. به روز بودن

به این معنی که در مقایسه با ویراست دوم اثر گران سنگ فرهنگ معاصر عربی - فارسی از آقای دکتر آذرتاش آذرنوش کلماتی افزون‌تر دارد. برای مثال در فرهنگ آقای آذرنوش تنها «بیماری پارکینسون / لغوه» به عنوان معادل «الشَّلَل الاهتزازي» آمده، اما در فرهنگ مورد بحث علاوه بر آوردن دو معادل «فلج پیری، فلج لرزشی»، انواع فلج هم ذکر شده است.^۴

در ریشه «ضبط»، عبارت «رجال الضبط القضائي» [ضابطان قضایی]، «الضُّبَّاط القادة» [افسران ارشد]، «الضُّبَّاط الأعوان» [افسران جزء] آمده که در فرهنگ آقای آذرنوش نیست.

عبارات زیر هم افزون بر فرهنگ دکتر آذرنوش آمده است:

«لائقٌ طَبِيباً: از نظر جسمی سالم، برخوردار از سلامت جسمی (مثلاً برای سربازی)»
«طبيب مقیم: رزیدنت»

«بطبيعة الحال: به طور طبیعی، طبیعتاً، خود به خود (= طبعاً، بالطبع)»

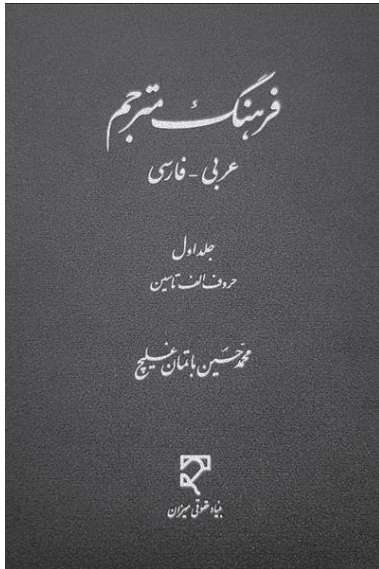
«على الطبيعة: طبیعی (برای مشاهده، تجربه، ...) در صحنه طبیعی، از نزدیک، به صورت زنده و عینی»

«محكمة ميدانية: دادگاه صحرائی»

«ميداني: صحرائی، سیار، عملیاتی، میدانی، عملی»

«مائدة قمار: میز قمار»

۴. شلل جزئی / طیفیف: فلج خفیف؛ شلل زبانی / شلل الأطراف الأربعة: فلج هر چهار دست و پا؛ شلل سفلی: نیمه فلجی، فلج نیمه از بدن (معمولاً دو پا)؛ شلل نصفی: فلج نیمه بدن (چپ یا راست).



«مائدة مستديرة: میزگرد»

«شُكْرٌ بَلْوَنُ: نبات»؛

«حَدَبَةٌ: (در راهنمایی رانندگی) سرعت گیر، بالشتک سرراه (که برای کم کردن سرعت اتومبیل ایجاد می شود)»

«مُتَوَسَّطِي: مدیترانه ای»

«حَدِيثٌ مُتَلَفٌ: گفتگوی تلویزیونی»

«هل كَلَمْتُكَ بِاللَّوْنِدي؟: مگر به زبان خارجی با تو حرف زدَم؟ (که) حرفم را نفهمیدی»

در کشورهای عربی به مناسبت جشن بیست و پنج یا پنجاه یا هفتاد و پنج سالگی واقعه ای جشنی می گیرند که به «یوبیل» معروف است. این واژه در اصل اصطلاحی یهودی است و به معنی عید پنجاهه است. در فرهنگ آذرنوش برای آن به دو عبارت «جشن

شادی، عید پنجاهی (یهود)» بسنده شده است، اما در فرهنگ باتمان غلیچ علاوه بر آنها نیز آمده است: «یوبیل فَضِّي: جشن بیست و پنجمین سالگرد؛ یوبیل دَهَبِي: جشن پنجاهمین سالگرد؛ یوبیل ماسی: جشن شصتمین یا هفتاد و پنجمین سالگرد».

گفتنی است در فرهنگ آذرنوش هم کلمات یا عباراتی آمده که در این فرهنگ نیامده است. برای مثال «طبيب التخدير» [متخصص بیهوشی] که در فرهنگ آقای باتمان غلیچف نه در ذیل مدخل های «طبيب» آمده و نه مثلاً در مدخلی با عنوان «طِبُّ التَّخْدِيرِ». البته مدخل «التخدير» آمده است. «میدان التدريب: میدان تمرین؛ مرکز آموزش نظامی»، «ظَهَرَ فِي المِیدَانِ: روی صحنه آمد، پدیدار شد»؛ «عقد نصف دائري: طاق نیم دایره ای» نیز نیامده است. با این حال فرهنگ مترجم کامل تراست.

۳. ذکر مترادف های عربی کلمه

برای مثال در توضیح واژه «كَدَى» آمده است: «إِسْتَعطَى، إِسْتَجَدَى، سَأَلَ». چند مثال دیگر:

«شَمَنْدَر: [گیاه شناسی] چغندر (= بَنَجَر، شَوْنَدَر)»

«شُكْرُجَّة، شُكْرُجَّة: دیس، بشقاب، دوری، کاسه، جام (= صفحه، طَبَق، صحن، سلطانیة)»

«حَدَاء: کفاش، کفش دوز، کفش گر، کفش فروش (= جَزْمَاتِي، كُنْدُرَجِي، فُنْدُرَجِي)»

«فاصلة ج فواصل: ویرگول، کاما (= فَارَزَة، فَصْلَة، شَوْلَة)»

۴. آوردن معادل های فارسی متنوع

برای مثال: «تَكَالَبَ القَوْمُ» علی ...: (وحشیانه) یورش بردند به ...، (دیوانه وار) هجوم آوردند به ...

، حمله ور شدند به ... ، با شتاب روی آوردند به ... ، ریختند بر سر ... ، ازدحام کردند برای ... ، کشمکش کردند بر سر ... ، به جان هم افتادند برای ...».

«علی فکره: (مصری) راستی ... ، در ضمن ... ، ضمناً ... ، یادم آمد که ... ، تا یادم نرفته (بگویم که) ... ، ناگفته نماند که ... ، ناگفته نگذارم که ...»

«طالما / لَطالما: از دیرباز، دیرزمانی، بسی، مدت‌ها، بارها، کراراً، مستمراً، غالب اوقات (کثیراً، مراً، تا وقتی، تا هر زمان، مادام (که ... = مادام).

«طالما انتظر: خیلی منتظر ماند، مدت‌ها انتظار کشید؛ طالما حَدم شَعَبَه: مدت‌ها (دیرزمانی، بسی، ...) به ملت خود خدمت کرد.»

«گَدَس: انباشت، جمع کرد، گرد آورد، انباشته کرد، انبار کرد، اندوخت، روی هم انباشت، روی هم ریخت، توده کرد، کُپه کرد، تلنبار کرد، خرمن کرد، برهم انباشت، به هم فشرد، متراکم کرد.»

این کار به مترجم کمک بسیار می‌کند تا به تناسب متن، معادل بیابد.

۵. رعایت ترتیب الفبایی (نه ریشه‌ای) در چینش مدخل‌ها

بدین ترتیب کلماتی مانند: آبار، اِتقاد، استماره، ثراث، تُوذَه، تَسْمِیة، ثِقَة، دِیة، زِنَة، مستدیرة، مِیْدَعَة، به ترتیب حروف آغازینشان پیدا می‌شوند، نه در ریشه‌های بئر، وقد، أمر، ورث، وأد، وسم / سمو، وثق، ودی، وزن، دور، ودع.

یکی از مزایای ترتیب الفبایی آن است که همه استعمالات یک کلمه در کنار هم ذکر می‌شود. مثلاً کلمات ذیل همه در یک جا آمده است:

طالب جامعی، طالب خارجی، طالب داخلی، طالب عسکری، طالب غیرعادی، طالب متفرغ جزئياً، طالب متفوق، طالب مدرسی / مدرسیه، طالب مسائی / لیلی، طالب مُستَجِدّ، طالب مُعید، طالب مقید / منظم / نظامی، طالب منتسب، طالب نهاری، طالب ید، طَلاب الحرب، طَلاب السالم.^۷

۵. این کلمه در اصل «وُؤذَه» بوده است. چند کلمه مثال واوی و لفیف مفروق هست که در استعمال واوشان به «تاء» تبدیل شده است. البته این امر سماعی است، نه قیاسی. از جمله ماده «وق ی» که کلمات تقن، تقوی، تَقِیة، ثِقَة از آن در اصل بوده‌اند: وَقِی، وَفَوِی، وَفِیة، وَفَاة؛ تَثَرِی در اصل بوده؛ وَتَرِی؛ کلمه ثراث نیز در اصل ثُرَاث بوده است. در خصوص این تبدیل در لسان العرب (ج ۵، مدخل «وتر») آمده است: «... و جاؤوا تَثَرِی و تَثَرَا؛ أئج: مُتَوَاتِرِین [پشت سرهم]. التاء مُبَدَلَةٌ مِنَ الْوَاوِ «تاء» تبدیل شده از «واو» است). قال ابن سبیده: و لیس هذا البدل قیاساً، إتما هو فی أشياء معلومة (موارد خاص). ألا تری أنك لا تقول فی وزیر یزیر؟ إتما تَقِیش علی إبدال التاء من الواو فی افتعل و ما تَصَرَّف منها (تبدیل «ت» به صورت قیاسی فقط در صیغه افتعل و مشتقات آن است)، إذا كانت فَاؤُهُ وَاوًا (فاء الفعل حرف «و» باشد)، فَإِن فَاؤُهُ نُقِلَتْ تَاءً، وَتُدْعَمُ فِي تَاءِ افْتَعَلَ الَّتِي بَعْدَهَا. وَذَلِكَ نَحْوُ: أُنزِنَ (که در اصل «أُنزِنَ» بوده).

۶. معانی کلمات به ترتیب عبارت است از: جاه‌ها، برافروخته شدن، فرم، میراث، درنگ، نام‌گذاری، اعتماد، دبه، وزن، گرد، پیش‌بند.

۷. ترجمه کلمات فوق به ترتیب: دانشجو، دانشجو / دانش‌آموز روزانه، دانشجو / دانش‌آموز شبانه‌روزی، دانشجوی دانشکده افسری، دانش‌آموز استثنایی (اعم از تیزهوش یا عقب‌مانده ذهنی یا جسمی)، دانش‌آموز پاره‌وقت (مدارس شبانه)، دانشجوی ممتاز،

البته خوب بود «طالبی» و «طلّابی» را هم می‌افزود که به معنی «دانشجویی» است و در عبارت «الرقم الظّالبي / الظّالبي» [= شماره دانشجویی] به کار می‌رود.

۶. آمدن بسیاری از کلمات و اصطلاحات تخصصی

با آنکه این فرهنگ فرهنگی عام است، چون حاصل کار عملی مؤلف است و نه صرفاً کاری کتابخانه‌ای، هر جای اصطلاح یا واژه‌ای - ولو تخصصی در حوزه‌ای خاص - را دیده آورده است. برای نمونه و به ترتیب الفبا:

«أَرَشَمَنْدِرِيت: [غربی] [مسیحیت] رئیس دیر، راهب بزرگ، راهب کل، کشیش بزرگ کلیسا»
«إِيجَارٌ مِنَ الْبَاطِن: [حقوق] [ملکی را، ...] اجاره فرعی دادن، اجاره ملک توسط مستأجر به مستأجر دوم یا فرعی، اجاره دست دوم، به دست دوم اجاره دادن»

«أُنثَائِيُّ الْحَدِّ، ذُو حَدَّيْن: [ریاضیات] دو جمله‌ای، جمله دارای دو عدد یا علامت مثبت و منفی»

«جَرْدٌ: [دامپزشکی] ورم استخوان پای اسب»

«جُنَيْحَةُ الْمَشْعَاع: [فنی] پره رادیاتور، پره شوفاژ»

«حَدِيدٌ مُطَاوِعٌ (أَوْ مُلَيَّفٌ): آهن کار شده، آهن با کمتر از سه درصد زغال و قابلیت چکش خوری، آهن ساخته»

«حِصَانٌ ذُو مَقَابِضٍ: [ورزش] حرک دسته دار (از وسائل ژیمناستیک)»

«حُلَيْمَاتٌ عَلِيَا: [زمین شناسی] استلاگمیت، چکیده»

«حُطَابٌ اعْتِمَادٌ غَيْرُ قَابِلٍ لِلرُّجُوعِ: [اقتصادی] [بازرگانی] اعتبارنامه غیر قابل فسخ، ال سی فسخ ناپذیر»

«شُكْشُكَةٌ، سَكْسُوكَةٌ: [جانورشناسی] سبک، الیکایی، پرنده‌ای کوچک (= دُعُوقِيَّةٌ، صَعُوٌّ)»

«سَلْطَةُ اسْتِثْنَائِيَّةٌ: [سیاسی] اختیارات فوق العاده»

«سَلْطَةُ تَقْدِيرِيَّةٌ أَوْ اسْتِنْسَائِيَّةٌ، سَلْطَةُ التَّقْدِيرِ: [سیاسی] آزادی عمل، قدرت تصمیم‌گیری، حق اعمال

قضاوت شخصی، حق عمل به تشخیص فردی»

«سَلْفَا، عَقَائِرُ سَلْفَا: [غربی] [طب] سولفونامید، انواع سولفامید که باعث متوقف شدن رشد باکتری

می‌گردد»

«شُكُونِي: [فیزیک، برق] استاتیک، ایستا، ساکن»

«طَرَفِيَات: (در کامپیوتر) مونیتر و کیبورد متصل به کامپیوتر»

«طَبِيْعَةُ مَائِنَتَه: [هنر] (در نقاشی، ...) طبیعت بی جان»

«ظَهِيْرٌ مَسَاعِد: [ورزش، فوتبال] هافبک»

«عَاتِقُ الْجَمَلُون: [معماری] تیر بزرگ عمودی شیروانی، شاه‌تیر (عمودی زیرسقف شیروانی)»

«عائق المحراث: [کشاورزی] بیم یا شانه گاو آهن (که تیغه‌ها و چرخ‌ها به آن وصل است)»
«عَظْم الأَطراف: [طب] اکرومگالی، بزرگی غیر عادی دست‌ها و پاها و طرح صورت»
«قاعدة: [شیمی]: باز»

«قَرِيَّة: [کشتریانی] میله افقی دکل»
«لأقحة: [زیست‌شناسی] تخم، تخم گشوده شده، زیگوت»
«لحام تناكبي: [فنی] جوشکاری لب به لب»
«مُستخدِم: [کامپیوتر، اینترنت]: کاربر»
«مُعایش: [زیست‌شناسی] انگل، پارازیت، موجود زنده‌ای که انگل‌وار با موجود زنده دیگر همزیست باشد»

«مِفْكَ فحص: [فنی] فازمتر»
«مِلْف خانق: [برق] بوبین مسدودکننده، بوبین انسداد»
«مِنه: (در دفتر حساب) ستون بدهکار، بدهی»
«الهُو، الهی: [روان‌شناسی]: نهاد، مجموعه تمایلات انسان که نفس یا شخصیت انسان و تمایلات جنسی و شهوانی او از آن ناشی می‌شود»

۷. ذکر عبارات، اصطلاحات و واژه‌های رایج محلی کشورهای عربی (بیشتر مصر و عراق) با اشاره یا بدون اشاره به محل هریک و نیز مشخص کردن غیرعربی بودن آن برای مثال:

«إن شاء الله: (در سعودی و دول خلیج فارس، در پاسخ دستور، خواهش، یا طلب چیزی یا انجام کاری) به چشم، بسیار خوب، اطاعت می‌شود، باشد»
«أزمة: (مصری) کلنگ دوسر، کلنگ روسی»
«ببارة: (فلسطینی) باغ پرتقال، باغ میوه»
«تَطْفَس علیه: (مصری) زاغ او را زد، در مورد او کنجکاوی کرد، فضولی او را کرد، دنبال اخبار او بود»
«تُوژة: (غربی) کلوچه میوه‌ای، نان مربایی، پای، نوعی نان شیرینی»
«دورة اجتياز/تجاوز الرتبة: (سوری) مدت آموزش افسران»
«دوة: (سعودی) منقل، آتشدان»
«شَمَط البائع المشتري: (مصری) فروشنده پای مشتری گران حساب کرد، به مشتری گران فروخت»؛
«كاغط: (مغربی) کاغذ، ورق، برگه، ورقه»
«على السكین (عامیانه عراقی: عَسِچین): (برای فروش هندوانه) به شرط چاقو»
«يُحرق دمه بلا سبب (مصری): بی دلیل خودخوری می‌کند»

۸. آوردن برخی کلمات و عبارات عامیانه با ذکر منبع آن

«أَعْدُ أَعْوَجَ وَاحِجِي (= احك) عَدِل: (عراقی) كج بنشین و راست بگو»

«امشی عَدِل: (عراقی) مستقیم برو، راست برو»

«إِنْ كَانَ حَبِيبُكَ مِنَ الْعَسَلِ مَا تَلْحَسُوشُ كَلُّهُ (= لَا تَلْحَسُهُ كَلُّهُ): (مصری) [مَثَل] اگر محبوبیت از جنس عسل هم باشد، نباید همه آن را یک جا بلیسی، (معادل): در دیزی باز است، حیای گریه کجا رفت؟»

«الْبَيْتُ يَضْرِبُ وَيَقْلِبُ: (مصری) خانه به هم ریخته و شلوغ پلوغ است، خانه ریخته و پاشیده است»

«حاجة جلوة: (مصری) یک چیز خوشگل، یک چیز خوب»

«حَسَّ بَالِي (تلفظ عامیانه عراقی: حَسْبَالِي): گمان کردم، به گمانم، گمان کنم که ...، به خیالم ...، خیال می‌کنم (یا کردم) که ...»

«سلاَمِک، سلام لیک: (مصری و اصل آن غربی): سالن پذیرایی»

«شاف ما شاف: (عراقی) ندید بدید»

«شَنَدِي بِنَدِي: (مصری) الکی، همین طوری، الله بختکی، تصادفی، بدون نظم و حساب، بدون هدف (= كَيْفَمَا اتَّفَقَ)»

«شي تَقْصِلُ إِحْنَ نَلِيسَ: (عراقی) به هر سازی بزنی ما می‌رقصیم، ما تابع نظر و اراده شما مییم (فصیح: أَيُّ شَيْءٍ تَقْصِلُهُ نَحْنُ نَلِيسُهُ = هر لباسی که شما ببری ما می‌پوشیم)

«طالِع من زُرْف الحائط: (عراقی) از زیر بته به عمل آمده (تحت اللفظی: از سوراخ دیوار بیرون آمده)»

«عَدُوک عَلِي جَرِي لِي!: (عامیانه مصری) آنچه بر سرم آمد نصیب دشمنم بشود! آنچه دیدم الهی گرگ بیابان نبیند (= عَدُوک علی ما جری لی)»

«محشوم!: (عراقی) بلا نسبت شما، اختیار دارید، دور از جانتان (ساحت شما از این که گفتید به دور و مبرّا است) (= حاشاک)»

«وَرُور: (عراقی) تپانچه، هفت تیر»

«هزار وَلَا جَدّ: (مصری) شوخی می‌کنی یا جدّی می‌گویی؟ شوخیه یا جدّیه؟»

«یا ضَنَای، یا ضَنَای: (مصری) پسر!، فرزندم!»

۹. پیروی از نثر معیار با گرایشی اندک به لحن گفتاری

به نظر می‌رسد برخی جاها باید چنین گرایشی داشت تا معنای دقیق کلمه مشخص شود. این کار را پیش تر آقای سید مصطفی حسینی طباطبایی در فرهنگ خود به خوبی انجام داده است. فرهنگی که با وجود گذشت بیش از پنجاه سال از چاپ آن، همچنان معادل‌های آن تازه و جذاب است و همچنان هم به مدخل‌ها و کلماتش نیاز است. نمونه‌ها:

«بِاللهِ عَلَيْكَ!: تورا به خدا، خواهش می‌کنم، بالاغیرتاً!»

«عَنْدُور، عُنْدُورِجْ عِنَادِرَة: ژینگول، قرتی، خودآرا، سوسول؛ شیک پوش، خوش تیپ»

«شاجن: درهٔ پردار و درخت»

«مِشْفَر: ... لب و لوجه، پوزه»

«تَقَرَّرَ مِنْ: از .. حالش به هم خورد، بالا آورد، دچار حالت تهوع شد، چندیش شد، نسبت به ...

احساس تنفر کرد»

«نُكُوص: ... دبه درآوردن»

«الماسورة مَرْنُوقَة: [مصری] لوله گرفته است (کیپ شده) (= مشدودة)»

۱۰. آوردن ضرب‌المثل‌های معادل فارسی در برخی مدخل‌ها

برای مثال:

«لَنْ يَحْدُثَ هَذَا حَتَّى يَشِيبَ الْغُرَابُ: این (کار، امر، الخ ..) وقتی شدنی است که سرکلاغ سفید شود؛

این هرگز شدنی نیست، اگر سرکلاغ سفید شد، این هم شدنی است».

«يَشِيبُ لَهُ رَأْسُ الْجَنِينِ: (فلان مسأله چنان سخت و هول‌انگیز است که) ... موی سر کودک را در شکم

مادر سفید می‌کند، دود از کلهٔ آدم برمی‌آورد».

«كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا: این یکی به همه می‌ارزد؛ همهٔ مزایا در این جمع است؛ این را داشته باشی

انگار همه چیز را داری (همچنین به‌ازای مثل‌های فارسی زیر نیز می‌تواند باشد: یکی مرد جنگی به از

صد سوار/ یا: چون که صد آمد نود هم پیش ماست)».

«كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ: به آسانی، به راحتی تمام، بدون هیچ دردسر، مثل آب خوردن، خیلی

آسان (تحت اللفظی: مانند بیرون کشیدن مواز خمیر)».

«الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ: حرف حرف می‌آورد، الكلام يَجْرُ الكَلام».

«أَسْلَيْتُ أَبَاكَ: پدرت را می‌سوزانم، پدرت را درمی‌آورم».

«لَا يَفِلُّ الْحَدِيدُ إِلَّا الْحَدِيدُ، إِنَّ الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ يُفْلَحُ: آهن آهن را می‌شکند، آهن آهن را از کوره

درمی‌آورد، شغال بیشهٔ مازندران را/ نگیرد جز سنگ مازندرانی».

«دَوْنَهُ حَزْطُ الْقَتَادِ: ... برای رسیدن به آن از هفت خوان باید گذشت».

«فَلَانٌ يَدُهْنُ مِنْ قَارُورَةٍ فَارِغَةٍ: فلانی وعده‌های تو خالی می‌دهد، خالی می‌بندد، صد سبوسازد یکی از

آنها دسته ندارد، وعدهٔ دروغی می‌دهد».

«لَعِبَ عَلَى الْحَبَلَيْنِ: دودوزه بازی کرد، سیاست دوپهلوی پیش رفت، دورویی کرد، ناروزد، با هر دو

طرف بود».

«مَنْ كَبَّرَ حَجْرَهُ لَا يَرْمِيهِ: هر که سنگ بزرگ بردارد، پرتاب نمی‌کند [مثل: سنگ بزرگ علامت نزدن

است]».

۱۱. آوردن جملات شاهد

مثال:

در ذیل «شاطر»:^{۱۸۴} «نُشَاطِرُكُمْ الْأَحْزَانُ: (هنگام تسلیت گویی) شریک غم شمایم، در غمتان شریکیم، ما را در غم خود شریک بدانید».

در ذیل «دَرَاَجَة»: «لَا يَمْلِكُ دَرَاَجَةٌ فَضْلاً عَن سَيَّارَةٍ: یک دوچرخه هم ندارد چه رسد به یک اتومبیل».

در ذیل «محسوب»: «هُوَ مُحْسَبٌ عَلَى فُلَانٍ: مورد حمایت فلانی است، پارتی او فلانی است، وابسته به فلانی است، نورچشمی فلانی است، از نوجه‌ها (دست پرورده‌ها/ پیروان) فلانی است».

ذیل «مکان»: «مِنَ الْأَهْمِيَّةِ بِمَكَانٍ: بسیار با اهمیت (است)، خیلی مهم (است)، اهمیت بسزایی دارد».

در توضیح کلمه «أَيُّ»^{۱۸۵} اولاً معادل‌های آن را بر حسب جملات به خوبی دسته‌بندی کرده و چنین گفته است:

«- (در جمله سؤالی) کدام؟»

«(در جمله شرط) هر کدام، هر یک، هر (= أَيْمًا)،»

«(در جمله منفی): هیچ، هیچ‌گونه. لَا يَخْضَعُ لِأَيِّ رِقَابَةٍ: تحت هیچ نظارت و کنترلی نیست.»

«(برای تحسین و اعجاب) چه ...! عجب ...!». مُحَمَّدٌ رَجُلٌ أَيُّ رَجُلٍ: محمد عجب مردی است!«

۱۲. مشخص کردن معانی اصطلاحی کلمات

درباره واژه تقلید چنین آمده است:

«ج تقلید): رسم، سنت، آیین، عرف و عادت».

تقلید کردن، ادای کسی یا چیزی را (در آوردن، شکل‌سازی)^{۱۸۶} [= مُحاكاة]

«کپی برداری، کپی کردن از روی ... (اثر نقاشی الخ)، شبیه‌سازی».

«بدلی و قلبی ساختن، جعل کردن، قلبی ساختن (= تَرْيِيفُ)»

«(چیز) قلبی، بدلی، غیر اصلی (= مُزَيَّفُ)»

«(چیزی را) به گردن (کسی) آویختن».

«(به پست یا مقامی) منصوب کردن (= تَوَلَّيْتُه، تنصیب، تعیین)».

«[فقه] تقلید (کردن از مرجع دینی در احکام شرعی)»

بعضی ملاحظات

۱. یکی از نکاتی که در این فرهنگ به آن اشاره نشده و بسیار مهم است، چگونگی انتخاب مدخل‌هاست. نخستین و سخت‌ترین مرحله تألیف فرهنگ نامه و دانش نامه نویسی گزینش مدخل

۸. البته بهتر بود گفته می‌شد: شکل‌درآوردن.

است. با اینکه استاد باتمان غلیچ در پایان کتاب، فهرستی مفصل از منابع و مآخذ ارائه کرده‌اند که شامل: ۱۰ فرهنگ عربی - عربی، ۳۳ فرهنگ دوزبانه عربی - انگلیسی / انگلیسی - عربی یا سه زبانه عربی - انگلیسی - فرانسه، ۸ فرهنگ عربی - فارسی، ۱۳ فرهنگ انگلیسی - فارسی و دو فرهنگ فارسی به فارسی است، اما در مقدمه نگفته‌اند که شیوه انتخاب مدخل‌ها چگونه بوده است.

نکته مهم دیگری را هم ذکر نکرده‌اند و آن اینکه معادل‌ها و ترجمه‌هایی که آورده‌اند از خودشان است یا از فرهنگ‌های دیگر گرفته‌اند. بجا بود گفته می‌شد که مثلاً فرهنگ اصطلاحات معاصر دکتر آذرتاش آذرنوش مبنا گرفته شد و از فلان فرهنگ‌ها هم در کنار آن برای جان‌یافتان مدخل‌ها استفاده شد، سپس معادل‌هایی که خود یافتیم و در آنها نبود افزوده شد.

با آنکه این مطلب را در نظر داشته‌ام که «منتقد همواره باید محدودیت‌های عملی‌ای را که حجم و اندازه فرهنگ و هزینه‌های تألیف و تدوین آن به مؤلفان فرهنگ تحمیل می‌کند در نظر داشته باشد. توصیه‌های منتقدان برای بهبود فعالیت فرهنگ‌نویسی مفید و ارزشمند است... اما زمانی که این توصیه‌ها به شکل نقد منفی درآید و بر مؤلفان فرهنگ خرده گرفته شود که چرا آنها را اجرا نکرده‌اند، باید از منتقدان پرسید که آیا واقعاً از نتایج عملی راهکارهایی که ارائه می‌دهند به خوبی آگاه هستند؟ آیا مطمئن هستند که خود مؤلفان فرهنگ قبلاً به این راه‌ها فکر نکرده‌اند و شاید بنا بر دلایلی آن را انتخاب نکرده‌اند»^۹، با این حال گمان کنم چون بسیاری از مدخل‌ها و معادل‌ها پیش‌تر در لغت‌نامه‌های عربی - فارسی یا فارسی - عربی آمده و افراد دیگری زحمت کشیده‌اند، این انتظار بجاست که در تدوین فرهنگ جدید که مبتنی بر فرهنگ‌های پیشین است، مؤلف افزوده‌های خود را مشخص می‌کرد تا قدر و زحمت همه کسانی که در مسیر نوشتن لغتنامه عربی - فارسی قلم زده‌اند شناخته شود. البته این کار مرسوم و عرف نیست، اما به نظر می‌رسد باید مرسوم شود تا معلوم شود در تألیف این‌گونه کتاب‌ها چقدر از حجم اثر آن مؤلف است و چقدر حاصل زحمات دیگران است و بدین سان سهم هر کس در پیشبرد و گسترش علم معلوم شود.

۲. فرهنگ مترجم عربی - فارسی از جمله کتاب‌های مفید و در موضوع خود کم‌اشتباه است، اما در بررسی مفصل این فرهنگ، مواردی را شایان ذکر دیدم که در ذیل درج می‌شود:

۲-۱. در معنای کلمه «مُكَلَّأً» نوشته شده: بندر، اسکله. درست است که اصل معنای کلمه همین است، اما اکنون نام سومین شهر بزرگ یمن (بعد از صنعاء و عدن) است و برای بندر کلمه «میناء» و برای اسکله «مرفأ» به کار می‌رود.

۹. جعفری، زهرا؛ فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان)؛ اردیبهشت ۱۳۹۲، شماره ۵ و ۶، «مروری بر مقوله نقد فرهنگ لغت و مبانی آن»، ص ۷۸.

۲-۲. خوب بود هنگام ذکر دو مترادف «عام و حَوْل» برای مدخل «سَنَة»، کلمه «حِجَّة» و جمع آن «حَجَج» نیز می‌آمد؛ چنان‌که در مقابل مدخل «حِجَّة» هم تنها کلمه «سَنَة» را آورده‌اند و سزا بود کلمه «عام» را هم می‌آوردند.

۲-۳. نوشته شده است: «حرف اَسود ثخین: حرف سیاه درشت؛ حرف اَبیض رقیق: حرف نازک». با این توضیح معلوم نیست آیا برای حروف درشت یا همان Bold، اَسود با ثخین به کار می‌رود یا هر کدام که به کار رود مفید معناست؟ همچنین برای حروف نازک هم اَبیض به کار می‌رود، هم رقیق یا یکی از آن دو؟

۲-۴. در فرهنگ آذرنوش عبارت «الشَّلَل الاهتزازی» برای بیماری پارکینسون / لغوه آمده، هر چند این عبارت در فرهنگ آقای باتمان غلیچ نیامده است، اما به جای آن «شَلَل رُعاشی اوشَلَل هَاژ» آمده است که در برابر آن هم نوشته شده است: «پارکینسون، فلج پیری، فلج لرزشی، لغوه». آیا آنچه آقای آذرنوش آورده است الآن دیگر به کار نمی‌رود یا به کار می‌رود، اما در این فرهنگ از قلم افتاده است؟

۲-۵. درباره کلمه «الماس» برخی عرب‌ها «ال» آن را زائد می‌دانند و می‌گویند: «یوبیل ماسی»، در مقابل برخی «ال» آن را جزء اصلی کلمه می‌دانند و عبارت فوق را می‌گویند: «یوبیل الماسی». خوب بود مؤلف محترم هر دو عبارت را در مدخل «یوبیل» می‌آورد.

۲-۶. در کلمه «اِغْرِیقِی» نوشته‌اند: «مربوط یا منسوب به یونان»، خوب بود اشاره می‌کرد که این کلمه برای اشاره به یونان باستان است و برای یونان معاصر همان کلمه «یونان» به کار می‌رود.

۲-۷. در مدخل «اَرْتُوذُوکَس» نوشته است: «راست دینی، عقیده درست»، در حالی که این دو اصطلاح، ترجمه «اَرْتُوذُوکَسِی» و «اَرْتُوذُوکَسِیَة» است.

۲-۸. در معانی «عَقَّ» نوشته‌اند:

(فرزند نسبت به پدر و مادر) نافرمانی کرد ...

(پدر برای فرزند) عقیده کرد، گوسفند به رسم عقیده ذبح کرد ...

نکته این است که اگر «عَقَّ» بخواهد معنی عقیده کردن بدهد، حتماً با «عَنْ» به کار می‌رود. بنابراین گفته می‌شود: عَقَّ الوالدُ عن ولده: پدر برای فرزندش عقیده کرد و اگر به معنی نافرمانی کردن باشد، بدون «عَنْ» به کار می‌رود: عَقَّ الولدُ الوالدَ.

نکته‌ای که باید در نظر داشت و معمولاً به آن بی‌توجهی می‌کنند این تصور است که وقتی کسی عاق والدین شد؛ یعنی پدر و مادرش او را نفرین کرده‌اند، در حالی که برعکس است و در ترکیب «عاق

والدین»، «والدین» مفعول است. اگر بخواهیم صورت فعلی برای این ترکیب بسازیم، می‌گوییم: «عقّ الوَلدُ والدیه»؛ یعنی فرزند به پدر و مادرش بی‌احترامی کرد/ حرمت پدر و مادرش را نگه نداشت.

۹-۲. تعبیر «من الأهمیة بمكان» را هم می‌توان ذیل «أهمیة» آورد و هم «مكان». ذیل هر یک که باشد، باید در ذیل دیگری ارجاع داد، اما مؤلف محترم این ترکیب را ذیل «مكان» آورده و ارجاع نداده است. مشابه این ترکیب، ترکیب «من المستحیل بمكان» است به معنای «كاملاً محال»، «از محالات است» و معادل‌هایی نظیر این. خوب بود ایشان آن را هم به دنبال «من الأهمیة بمكان» می‌آورد یا تذکر می‌داد که این تعبیر «بمكان» برای تأکید به کار می‌رود و نمونه دیگرش همین ترکیب است.

۱۱-۲. دو کشور چک و اسلواکی سابقاً یک کشور بودند که «چکسلواکی» نام داشتند. در عربی اسم‌های غیر عربی دستخوش تغییرات فراوان می‌شوند و اعراب یا حروف آنها تغییر می‌کند. از سوی دیگر چون کشورهای عربی متعددی داریم، گاه می‌شود دو یا سه ضبط از یک اسم در عربی به چشم می‌خورد. مؤلف محترم نام کشور چکسلواکی را «تشیکوسلوفاکیا» آورده‌اند که این یک ضبط این نام است و ضبط دیگر آن «تشیکسلفاکیا» است. بجا بود آن را هم ذکر می‌کردند.

نکته دیگر آنکه جای اعلام/اسم‌های خاص در لغت‌نامه نیست، اما می‌بینیم نام برخی کشورها و پایتخت آنها در کتاب حاضر آمده است. سبب را می‌توان چنین حدس زد که نام این اسم‌های خاص یا شیوه نوشتنشان با فارسی متفاوت است. بر مثال: اُئینا: آتن، اُرناووطی/اُرناوودی (آلبانیایی)، البحر الأبیض المتوسط/ بحر الرّوم (دریای مدیترانه)، بولونیا/ بولندا/ بولندة (لهستان)، جورجیا (گرجستان)، الشویس (سوئز)، کوریا (کره)، المجر (مجارستان)، منغولیا (مغولستان)، النمسّا^۱ (اتریش)، الیابان (ژاپن)، ولی نمی‌دانم چرا «لندن» را هم آورده‌اند. البته انتظار داشتیم «لندورة» را می‌آوردند که در عربی حدود صدسال پیش به جای لندن به کار می‌رفت و گرته برداری از تلفظ فرانسه پایتخت انگلستان بود. اگر بناست به دلیلی که گفته شد نام برخی از کشورها و شهرها بیاید، جای نام‌های زیر هم خالی است: اِثیوپیا (اتیوپی)، البوسنة و الهرسک (بوسنی و هرزگوین)، سویسرا (سوئیس)، شِنقیط (نام قدیم موریتانی)، فِیتا (وین)، مدغشقر (ماداگاسکار)، مالطا (مالت).

به مناسبت، بد نبود «بیجو» را هم که همان ماشین پژو خودمان است می‌آورد.

پیشنهاد بنده این است که نویسنده محترم در چاپ بعدی فهرستی از نام همه کشورهای پایتخت‌های آنها را به صورت ضمیمه بیاورد. این کار دو فایده دارد:

الف) زحمت خواننده برای جستجو در اینترنت که بگردد ببیند مثلاً اروگوئه را چگونه می‌نویسند کم می‌شود و درمی‌یابد آن را «الأوروغواي» می‌نویسند.

۱. تلفظ این کشور در زبان اسلاواست که وارد عربی شده و مانده است.

ب) می‌فهمد کدام یک از آنها با «ال» به کار می‌رود و کدام بی «الف» و «لام». مثلاً در کشورهای حاشیه خلیج فارس نام ال‌کویت، العراق، الیمن با «ال» به کار می‌رود و کشورهای ذیل بدون «الف» و «لام»: قطر، بحرین، عُمان.^{۱۱}

۳. مؤلف محترم در بخش «راهنمای استفاده از فرهنگ» نوشته است:

همزه هر جای واژه بیاید و به هر شکلی نوشته شود، با آن مانند الف لینه (۱) برخورد می‌شود، اعم از آن که کرسی واو داشته باشد یا کرسی یاء و یا به تنهایی مستقل نوشته شود.

از این رو کلماتی را که با «مؤ» شروع می‌شوند در کنار کلماتی آورده است که با «ما» آغاز می‌شود. در نتیجه این ترتیب را شاهدیم: مؤات، مائج، مؤاخاة، مؤاخذة، مائد، مؤاساة... مآب، مؤبّد... مات. در حالی که چنین ترتیبی اگر هم غریب نباشد، دست‌کم نارساست و دیریاب. برای نمونه اگر بخواهیم «مؤسسه» را پیدا کنیم، می‌بینیم بعد از «ماسحة» آمده است. بهتر بود نخست همه کلماتی که با «مؤ» شروع می‌شود ذکر می‌شد، سپس کلمات با سرآغاز «ما» می‌آمد.

۴. بجاست ذیل برخی از مدخل‌ها، کلمات و اصطلاحات دیگر هم ذکر شود. نیز چند مدخل نیز افزوده شود. البته به سبب گستردگی فوق‌العاده زبان عربی واقعاً احاطه به همه آنچه روزانه به این زبان نوشته یا گفته می‌شود، از عهده یک گروه هم بر نمی‌آید، چه رسد به یک فرد.

با این همه برخی از نمونه‌ها را که در طی سال‌ها ترجمه گرد آورده‌ام در اینجا ذکر می‌کنم که بد نیست در چاپ / ویراست بعدی فرهنگ افزوده شود. البته موارد زیاد است. برای طولانی نشدن مقاله اندکی را می‌آورم. این موارد به دو صورت است: الف) مدخلی اضافه شود. ب) مدخلی تکمیل شود.

الف) اضافه کردن مدخل

افزودنی	مدخل
دستور کار، برنامه‌ها، فهرست ^{۱۲}	أجندة
مشاوره	إرشاد
ترتیب‌ها	إكسسوارات

۱۱. شایان ذکر است که نام این کشور عُمان بدون تشدید «میم» است، ولی در فارسی به صورت عُمان به کار می‌رود که نادرست است.

۱۲. این کلمه همان Agenda انگلیسی است که عیناً وارد عربی شده است. اکنون چند مثال:

«المُنَاخُ يَدْخُلُ أَجِنْدَةَ الْعِشْرِينَ»: آب و هوا در دستور کار کشورهای بیست قرار می‌گیرد.

«وكان لا بُدَّ لإدارة بوش أن تُنقِذَ أَجِنْدَةَ الحِركةِ الأَصُولِيَّةِ المِسيحيَّةِ»: دولت بوش باید برنامه‌های جریان بنیادگرای مسیحی را اجرا می‌کرد.

«أَجِنْدَةُ المُوْتَمَرَاتِ الَّتِي تُعْمَلُ فِي لِبْنانَ وَدُبَيِّ وَعَمَّانَ»: فهرست همایش‌هایی که در بیروت و دبی و امان [پایتخت اردن] برگزار می‌شود.

بَزَل	پازل. «لُعْبَةُ البَزْلِ الخَشْبِيَّة»: اسباب بازی پازل چوبی
ترند / تریند	ترند (در شبکه های اجتماعی). «يَتَصَدَّرُ ترندٌ جوجل»: در صدر ترندهای گوجل قرار دارد. «اسْتَحْوَذَ على التَّريند»: ترند شد.
ترمیش	تک زنگ (با تلفن). «رَمَّشَ لي» یک تک زنگ به من بزین
تَهشِير	هاشورزدن
جَلَاخَة	دستگاه فریز
ذوي الاحتیاجات الخاصة	معلولان
زیج زاج / زجراج ^{۱۳}	زیگزراگ
سیدا	ایدز
الفیزیاء العیلاجیة	فیزیوتراپی
فُرُوسِطِيَّة	قرون وسطایی. مُمارَسَات قروسطیة: رفتارهای قرون وسطایی
قَضامة	نخودچی
فُقَّة	سبد کالا. «تَوَزیعُ فُقَّةِ رمضانَ على المحتاجین»: توزیع سبد کالای ماه رمضان در میان نیازمندان ^{۱۴}
فُماشَة الرسم	بوم نقاشی
الکروشیة	قلاب بافی
مَحجَرَة	سنگ تراشی
مَشجَرَة	شجره نامه
نُفیدکم ب/ نُفیدکم علماً ب:	به استحضار می رساند
واصلة	ورودی. «واصلة USB»: ورودی USB
لا/ لن یعدو ^{۱۵} (در مدخل عدو)	چیزی نیست جز: بیش از ... نیست. صرفاً.

۱۳. البته مؤلف محترم ذیل مدخل «تَعَرَّج» زیگزراگ را هم آورده است، اما چون خود این اصطلاح هم به کار می رود، ذکر آن بایسته بود.

۱۴. این کلمه گویا در کشورهای مغرب عربی به کار می رود. در عراق «طرد» استعمال می شود. نمونه: «تَوَزیعُ سِتَّةِ آلافِ طَرْدٍ غذائی لِصالح الأُسْرِ العَفیفَة»: توزیع شش هزار بسته غذایی در میان خانواده های محروم.

۱۵. مترادف عربی آن می شود: لیس هوآلا کذا و معادل انگلیسی آن: is nothing more than. این فعل بسیار هم پرکاربرد است. اکنون چند جمله که در آن چنین تعبیری به کار رفته است:

«وإن ما قد یبشأ لن یعدو کونه قاعدة لإسرائيل ونفوذها»: آنچه ممکن است ایجاد شود چیزی نیست جز پایگاهی برای اسرائیل و نفوذ آن.

«ما أقدمت علیه المنظمة لا یعدو أن یكون مناوره»: آنچه سازمان بدان دست زد چیزی جز مانور نیست / مانوری بیش نیست.

«إن الأمر لا یعدو أن یكون من باب التنوع والتغییر فی اللفظ»: مسئله چیزی بیش از تنوع و تغیر در الفاظ نیست.

«مفادها أن استخدام مرکبات الكربون الهیدروفلوریة لا یعدو أن یكون إجراء مؤقتاً إلى أن یتیم تطویر بدائل دائمة مأمونة»: مفادش این است که کاربرد ترکیبات هیدروفلورو کربن صرفاً اقدامی موقت است تا وقتی که جایگزین های دائمی و سالم ایجاد شود.

ب) تکمیل مدخل

مدخل	تکمیل کننده
احتضان	بهادادن، توجه کردن. «يَجِبُ احتضانُ الشَّبَابِ»: باید به جوانان بها داد.
أخرى	در پایان برخی نامه های اداری به معنی: توضیحات / ملاحظات
إدخال	بستری کردن. يَتِمُّ إدخالُ المريضِ بناءً على أمرِ الإِخْلالِ الصَّادِرِ عن طبيبٍ مختصِّ في المستشفى أو طبيبِ الإسعافِ المُخَوَّلِ: بستری کردن بیمار بنا به دستور دکتر متخصص بیمارستان یا دکتر دارای مجوز آمبولانس / امداد انجام می شود.
أعيان	اعیانی (مقابل عرصه)
افتراضی	مجازی. «الفضاء الافتراضي»: فضای مجازی. «يَضْرِبُونَ الفضاءَ الافتراضيَّ الإسرائيليَّ»: فضای مجازی اسرائیل را هک می کنند.
إلا	ترکیب «ما هو إلا أن / ما هي إلا أن» به معنی بی درنگ است. مثلاً: «ما هي إلا أن قالت»: بی درنگ گفت.
الالتزام الوظيفي	وجدان کاری. «درجة الالتزام الوظيفي»: میزان وجدان کاری
التفاف	دورزدن. «التفافاً على العقوبات الأمريكية»: برای دورزدن تحریم های آمریکا
اللا منهجية / الإثرائية	فوق برنامه. «الأنشطة اللا منهجية»: فعالیت های فوق برنامه
أمن	حراست. «مكتب أمن الجامعة»: دفتر حراست دانشگاه
إنبعاث	آلاینده گی. «معیار الانبعاثات: ۵ EURO»: استاندارد آلاینده گی یورو ۵
بُيُط	فونت
بیان	قبض، رسید. «بيان الدَّفْع»: قبض پرداخت
تشغیل	عملیات. «مدیر التشغيل والصيانة»: مدیر عملیات و نگهداری
تعشيق	گره چینی
تَمَّ	انجام شد. صورت گرفت. «تَمَّ على يده»: به دست او انجام شد.
التنشئة الاجتماعية	جامعه پذیری
توافق الزوجين	سازش میان زوجین
جاروف	خاک انداز
جغرافيا حضرية	جغرافیای شهری
جَيِّد	قابل ملاحظه. «تشکیل النساء نسبةً جيدةً من هؤلاء بطبيعة الحال»: طبیعتاً زنان نسبت / درصد قابل ملاحظه ای از آنان را تشکیل می دهند.

وضعیت ازدواج. در فرم‌های تعیین وضعیت شغلی چهار گزینه «اعزب، مُتَزَوِّج، مُطَلَّق، أَرْمَل» وجود دارد که ترجمه آنها به ترتیب چنین است: مجرد، متأهل، طلاق داده شده، بیوه.	الحالة الاجتماعية
جای چیزی. «حافضة موبایل»: جلد / قاب موبایل؛ نگهدارنده در «مواد حافضة»	حافضة
فیلتر کردن. «حجَبُ المواقع الإباحية»: فیلتر کردن سایت‌های پورنو	حجَب
محدوده. «الحدود الزمنية للبحث»: محدوده زمانی پژوهش	حدود
مراقبت کردن، به ... توجه کردن. «قُم بحماية العينين دائماً»: همیشه حواست به چشمانت باشد.	حمایة
سرویس یا سرویس خدماتی. «دعم خادم التحقق من العنوان» که در انگلیسی می‌گویند: «Verification Service (AVS) Address»؛ یعنی: دارای سرویس اطمینان از نشانی / تصدیق نشانی.	خادم
باور نکردنی. «أسعار خرافية»: قیمت‌های باور نکردنی.	خُرَافِي
بستری شدن. «إجراءات دخول المريض إلى المستشفى»: اقدامات بستری شدن بیمار در بیمارستان	دخول
دَرَفَلَة: غلتک	دَرَفَل
دوري الثمانية: یک هشتم نهایی	دوري
سرویس. «دولاب المطبخ»: سرویس آشپزخانه	دولاب
هوش سیستمی	الدِّكاء المنظومي
تشنيه ذات	ذواتا / ذواتي
سیاه قلم	رسم تخطیطي / مجمل
فلوشیپ	زَمالة
سایه روشن	شِبْه ظَل
پایان تبلیغات انتخابی	الصَّمْت الانتخابي
صور خیال	الصُّور البلاغية
صورت وضعیت بیمار	ظبلة
الحُمولة الطَّيِّبة: تناژ	طَن
ترانزیت	عابر
خدمتکار زن در خانه (كُلِّفَت). «عاملة إثيوبية هربت من منزل مخدوميها»: یک خدمتکار اتیوپیایی از منزل اربابش فرار کرد.	عاملة

چند؛ چندم؛ چندمین. «ما عددُ الأجهزة التي يُمكنُ توصيلُها بمُحَوِّل Bluetooth للكمبيوتر الشخصي في وقت واحد؟»: چند دستگاه را همزمان می توان با بلوتوث به کامپیوتر شخصی وصل کرد؟ «ما عددُ الرئيس ترامب؟»: ترامپ چندمین رئیس جمهور (آمریکا) است؟ «ما عددُ سورة الرعد؟»: سورة رعد سورة چندم (قرآن) است؟	ما عدد ...؟
عمر مفید (برای دستگاه). عمر عادی / طبیعی (برای جاندار). «العمر الافتراضي لهذه الحشرة ٦ إلى ٩ أشهر»: عمر طبیعی این حشره شش تا نه ماه است. «يُعدُّ العمر الافتراضي للطائرات هو ٢٥ عاماً تقريباً من التَّحليق»: عمر مفید هواپیماها تقریباً ۲۵ سال از زمان پرواز است.	العمر الافتراضي
روکش. «بحاجة إلى فرشاة إسفلتية جديدة»: به روکش اسفالت جدیدی نیاز دارد.	فرشاة
پساب	الفصائل السائلة
پف کردن. «تفور الخميرة»: خمیر پف می کند. «الخميرة المَفُوزة»: خمیر پف کرده	فوران
روضه خوان / مداح	قارئ المقتل الحسيني
نسبتاً. «حُطَّ المخطوطة نَسْحُ قريب إلى الجيد»: خط نسخه، نَسْح نسبتاً خوب است.	قريب
واقعا. «أنت بالكاد صدمتني»: تو واقعاً مرا شوکه کردی.	بالكاد
انبردست	كماشة
کُونها یا کُونه به معنی لَان. «نُصَابُ بالخُمُول كَوْننا لا نُمارِس الرياضة»: دچار کسلی می شویم؛ زیرا ورزش نمی کنیم. در اصل «لِکُونها/ لِکُونه» بوده و چون «لام» آن حذف شده، منصوب به نَزَع خافض شده است.	کون
حضور (در نامه به مقام بالاتر). «لدى مَحَكَمَة دَبِّي الابتدائية الموقرة»: حضور دادگاه بدوی محترم دبی	لدى
آیا؛ آیا می خواهد. بخواهد. ۱۶	ما إن كانَ سَد/ إن كانَ سَد / ما إذا كانَ سَد

۱۶. چند مثال:

«لكنَّ السؤالَ المطروحَ هو ما إن كان سيختارُ رضا عارف التنافس مع روحاني»: اما پرسش مطرح این است: آیا عارف با روحانی رقابت خواهد کرد یا نه؟
 «إفحص الشبارة بجزصٍ وحَدَرٍ، إلا إن كنتَ ستستتري الشبارة من أحد أقاربك والذي بإمكانك الوثوق في كلمته»: ماشین را با دقت و احتیاط ارزیابی کن / چک کن، مگر اینکه بخواهی از یکی از خویشانت بخری که به حرفش اعتماد داری.
 «لا أدري ما إذا كانَ سينجح في الاختبار»: نمی دانم در امتحان قبول می شود (یا نه).
 «اختیار أفضل نظارة شمسي مُناسِبَة لك قد تكونُ مهمَّةً لَيْسَتْ سَهْلَةً، خصوصاً إن كنتَ ستستتري النظارة عبر الإنترنت، ما يعني أنه لن تكونَ لديك فرصةٌ للتَّجربة»: انتخاب بهترین عینک آفتابی که مناسب شما باشد شاید کارچندان راحتی نباشد، به ویژه اگر بخواهید عینک را اینترنتی بخرید که در این صورت فرصتی هم برای امتحان آن ندارید.
 «لَمْ أَجْزُأَنَّ أسألَ السائقَ إن كان سَيَدُهْبُ بِاتِّجاهِ نَفْسِ طريقي أم لا»: جرأت نکردم از راننده بپرسم همین مسیر من را می رود یا نه.

مَرَّة	بالمَرَّة: کاملاً/ به طور کامل
مَرَّج	توزیع کننده / ساقی (مواد مخدر)
مُعَالَجَة	بازیافت. «مَعْمَلُ مَعَالَجَةِ التُّفَایَاتِ الصَّلْبَةِ»: کارخانه بازیافت زباله های سخت.
مُقَارَبَة	مقایسه. در سایت های فروش کالا عبارت «مقاربه المُنْتِج» آمده که به معنی مقایسه کالا/ محصول با محصولات/ کالاهای دیگر است
مَمَّا	که. «يَجِبُ أَنْ أُصَلِّحَ سَيَّارَتِي مِمَّا سَيَسْتَعْرِقُ أُسْبُوعاً مِمَّا يَعْنِي أَنَّهُ لَا يُمَكِّنُنِي الشَّفَرُ»: باید ماشینم را تعمیر کنم که یک هفته طول خواهد کشید؛ یعنی نمی توانم به مسافرت بروم.
مُمَلِّس / مُمَلِّس الشَّعْر	بابلیس (برای نرم کردن مو)
مَوْضُوعِي / مَوْضُوعِيَّة	بی طرفانه / بی طرف بودن. «أدعیاء الموضوعیة»: مدعیان بی طرفی.
مَوْعِد	ویزیت. «الفحص بدون موعد»: معاینه بدون ویزیت. «عنده زحمة مواعید»: خیلی سرش شلوغ است؛ نوبتش سخت گیر می آید.
مَوْقِع / مَوْطِن	مورد. «مواقع السؤال في القرآن»: موارد پرسش در قرآن. «الموازنة بين النقد في مواطن النقد والإشادة في مواطن الإشادة»: ایجاد تعادل میان نقد در موارد قابل نقد و ستودن در موارد قابل ستایش.
نظام العمل	دستور جلسه
نموذج	فیش. «نموذج التحويل»: فیش واریز
لا یویز	[مثلاً فرش] تل نمی شود
یاقة مُدَوَّرَة	یقه اسکی

سخن پایانی

آنچه در نقد مترجم عربی - فارسی آمد، نه خرده گیری و عیب یابی که نظراتی برای اصلاح این کتاب گران سنگ است و «كَفَى الْمَرْءُ نُبْلًا أَنْ تُعَدَّ مَعَايِيَهُ».^{۱۷}

به نظر نویسنده این سطور با تدوین این فرهنگ دیگر به نوشتن فرهنگ های عام عربی - فارسی نیازی نیست؛ چرا که «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا». کسانی که فرهنگ نامه عربی - فارسی نوشته اند و لغاتی را گرد آورده اند، پیشنهاد می کنم با لغات مندرج در فرهنگ حاضر تطبیق دهند. قطعاً مواردی هست که در فرهنگ مترجم نیامده، اما بی شمار هم هست که آمده است. آن موارد ذکر نشده را به صورت «ذیل» یا «مستدرک» بنگارند و چنان که مؤلف خود یک بار مستدرکات خویش را به آقای دکتر موسوی داده بود، این اثر را متعلق به همگان بپندارند تا پس از چندی لغت نامه ای کامل برای فارسی زبانان

۱۷. در شرافت انسان همین بس که عیوبش قابل شمارش باشد [= آن چنان اندک باشد که بتوان شمرد، نه آنقدر فراوان که به شماره نیاید].

علاقه مند به زبان عربی فراهم شود.

بجاست مترجم محترم هم بار دیگر فرهنگ های عربی - فارسی معاصر را با این دید توریق کنند و مدخل هایی را که از قلم افتاده است درج کنند.

گمان کنم از این به بعد کار فعالان عرصه لغتنامه نویسی دوزبانه عربی - فارسی باید تکمیل این فرهنگ باشد، نه نوشتن دوباره فرهنگ. برای این کار روزنامه ای عربی یا سایتی عربی دیده شود. مثلاً روزنامه الأهرام مصر یا سایت الجزيرة و کلمات، تعبیرات، اصطلاحات و ضرب المثل های آنها فیش برداری شود و با فرهنگ مترجم استاد باتمان غلیچ تطبیق داده شود. هر چه در آن نبود، جداگانه یادداشت و هر سال، تکمله ای بر این فرهنگ نوشته شود. بدین سان چنان که فرهنگ Webster هر سال ویرایش می شود و کلماتی جدید بدان اضافه می شود، ما نیز در فارسی فرهنگ به روز عربی - فارسی خواهیم داشت.

نکته دیگر آنکه در حوزه لغتنامه نویسی عربی - فارسی یا فارسی - عربی هنوز کمبودهای جدی داریم و فرهنگ مترجم تنها توانسته جای خالی فرهنگ عمومی دوزبانه عربی - فارسی را تا حد زیادی پر کند. آن عرصه هایی که در فرهنگ نویسی بسیار جای کار دارد عبارتند از:

(الف) فرهنگ کامل دوزبانه عمومی فارسی - عربی

(ب) فرهنگ جملات و اسلوب های فارسی - عربی عمومی

(ج) فرهنگ دوزبانه عربی - فارسی و فارسی - عربی تخصصی

(د) نوشتن یا غنی کردن فرهنگ های موجود از واژگان عربی مورد استعمال در کشورهای مغرب عربی (مغرب، تونس، لیبی، الجزایر، موریتانی، سومالی)

توضیح آنکه فرهنگ های دوزبانه عربی - فارسی از دو جهت پا به پای تحولات زبان عربی نبودند و نیستند:

(الف) فاصله زمانی؛ یعنی مثلاً لغاتی که در فرهنگ مترجم آمده است، چه بسا آخرین آنها مربوط به سال ۲۰۱۷ باشد. پس سه سال از زبان عربی عقبیم.

(ب) فاصله مکانی. ما هنوز فرهنگ نامه ای نداریم که بتوان برای خواندن متون مغرب عربی (تونس، الجزایر، مغرب، لیبی، موریتانی، سومالی) به آن مراجعه کرد؛ زیرا در همین عربی فصیح که قاعدتاً باید بین کشورهای عربی یکسان باشد، برخی از کلمات و اصطلاحات مغرب عربی با مشرق عربی متفاوت است.

ه) فرهنگ تعابیر

منظور تعابیری است که بسا در ذیل یک کلمه نیاید. این تعابیر بیشتر به کار مترجمان می آید. مترجم

می تواند حدس بزند از روی قواعد یا به طور مکانیکی معادل عربی فلان تعبیر چه می شود، اما گاهی می خواهد بداند یک عرب زبان اصیل چه تعبیری را به کار می برد. در زیر چند نمونه را ذکر می کنم:

«علی شکل / فی صورة»: به شکل

آنچه در درجه اول به ذهن می آید، «بشکل» است، اما گاه مترجم می خواهد بداند عبارت دیگری هم بدین معنا هست یا نه.

«يَتَوَجَّهونَ إِلَى الثَّلَاجَةِ»: سراغ یخچال می روند.

ترجمه مکانیکی می شود: «یذهب»، اما «یذهب إلى الثلجة» اگر هم درست باشد، ممکن است عبارت بهتری به جای آن به کار رود.

«سَادِينُ لِك»: ممنون دار تو می شوم.

«الظَّهْمِيُّ الْمُبَالِغُ فِيهِ»: اهمیت زیاد دادن به سرخ کردن غذاها (که مثلاً حتی سبزیجات را هم سرخ می کنند).

«ترتیب الحُجُز»: نوبت گرفتن (برای دکتر مثلاً)

«أقلُّ منه في السَّعَرَاتِ الحَرَارِيَّةِ»: کمتر از آن کالری دارد.

«شَعْرَتُ بَبْرَدٍ يَمْتَدُّ إِلَى أَوْصَالِي»: احساس کردم سرما به رگ و ریشه ام می رود / تا مغز استخوانم می رود.

«شَعْرَبِضْغَطٍ عَلَى طَبَلَةِ الْأُذُنِ»: احساس می کرد گوش هایش منگ است.

«بحدود»: حدود. مثلاً «درجة الحرارة بحدود ۳ درجات تحت الصفر»: دما حدود سه درجه زیر صفر است که نمی توان گفت: «حدود» بدون حرف جرّ.

«الدَّرَجُ الْمُفْضِي إِلَى السَّرْدَابِ»: راه پله ای که به زیرزمین می خورد.

«يَلْزَمُ تَنَاوُلَ الفَوَاكِهِ بِالْحَبَّةِ الكَامِلَةِ وَالامْتِنَاعُ عن عَصَائِرِهَا»: باید خود میوه را بخورند، نه آب آن را.

«يُعَانِي مِنَ فَرْطِ الوِزْنِ»: دارای اضافه وزن است. البته معنای اصلی آن «از اضافه وزن رنج می برد»

است، اما بسیار هم می شود «يُعَانِي» به معنای داشتن بیماری یا حالتی ناخوشایند است.

«تَصَوَّرْتُ تَمَامَ الشِّفَاءِ»: فکر کردم کاملاً خوب شده است.

«أحْصَلْتُ عَلَى قِيَاسَاتٍ صحِيحَةٍ»: اندازه صحیح دستم بیاید.

«نَتْرُكُ اللحمَ سَاعَةً أو سَاعَتَيْنِ»: می گذاریم گوشت یک ساعت یا دو ساعت (همان طور) بماند.

«حَفِظَ النِّظَامَ فَوْقَ كَلِّ اعْتِبَارٍ»: حفظ نظام از اوجب واجبات است.

«تَبَدُّو فِي ظَاهِرِهَا نَوْعاً من أدب العَبَثِ»: به ظاهر گونه ای از ادبیات پوچ گرا به نظر می آید.

«الحَقِيقَةُ تُجَرِّحُ»: حقیقت تلخ است.

«أطْبَاءٌ مِمَارِسٌ عَامٌّ خَيْرَةٌ ۳ سنواتٍ»: پزشکان عمومی با سه سال سابقه.

«وفي شأنٍ ذي صلةٍ صَرَخَ»: در همین رابطه گفت.

«تراكميات لفظية»: انبوهی از کلمات.

«والجمیعُ یشتري أكثر من احتیاجه كما لو أنّ المّجاعةَ قادمةً»: همه بیش از نیازشان خرید می‌کنند، انگار که قحطی شده / آمده است.

«الالتهاب الأكثر من اللازم»: ورم / التهاب بیش از حد.^{۱۸}

«ولم يُعرفْ بعدُ علی وجه الدّقة»: هنوز به طور دقیق معلوم نشده.

«التزويد بالفيتامين»: ویتامینه کردن

«من شأنها أن يُسبّبَ»: می‌تواند موجب / باعث / سبب

«بطبيعة الحال»: البته

«فاتح الشهية»: اشتها آور

«مُدكّرهُ جلبُ بحقِّ / ل / ضدَّ / باسمِ»: حکم جلبِ ...

برای حداکثر و حداقل هم اسلوب‌های متفاوتی به کار می‌رود که بنده ندیده‌ام جایی آمده باشد. در ذیل چند نمونه ذکر می‌شود:

«عقوبة السّجنِ مدّة لا تزيد علی / لا تزيد عن / لا تتعدى ۷ أعوامٍ»: مجازات زندان حداکثر هفت سال

«رفع السّينِ الأقصى»: بالا بردن حداکثر سن

«ارتفاعها عن سطح البحر لا يتكثّر عن ۳ أمتارٍ»: ارتفاع آن از سطح دریا حداکثر سه متر است.

«يَجِبُ أن تكون الصّورة حديثةً تمّ التقاطها قبل ۶ أشهرٍ علی الأكثرِ»: عکس باید جدید باشد و حداکثر شش ماه از آن گذشته باشد.

«قرضٌ عقاريٌّ بحدِّ أقصى»: وام مسکن حداکثر

«۴ ساعاتٍ علی الأكثرِ»: حداکثر ۴ ساعت

«خلال مدّة لا تتجاوزُ ثلاثين يوماً»: در ظرف حداکثر سی روز؛

حتی گاهی قیدی هم نمی‌آید و براساس سیاق معنای حد اکثر فهمیده می‌شود. مثلاً «يُستخدَمُ خلال أربعة أسابيع بعد فتحه»: حداکثر چهار هفته بعد از بازکردن استفاده شود.

«۱٪ كحدِّ أعلى»: حد اکثر ۱٪.

«يَجِبُ أن يتكوّن الرّمزُ السّريُّ من ۸ حروفٍ وأرقامٍ علی الأقل و ۱۵ كحدِّ أقصى»: پسورد باید حداقل از

۱۸. البته از نظر قواعد نحو عربی اگر افعال تفضیل دارای «ال» باشد، نباید همراه با «من» بیاید، اما این غلطی رایج در عربی معاصر است. اگر بخواهیم این عبارت را تصحیح کنیم، باید بگوییم: الزائد عن اللازم.

۱۹. کلمه «يُعَدُّ» در عربی معاصر فراوان به معنای «هنوز» و یا ماضی منفی به کار می‌رود. در عربی قدیم به جای آن، فعل ماضی منفی با «لَمَّا» به کار می‌بردند. در نتیجه عبارت بالا را چنین می‌گفتند: «ولمّا يُعرفْ علی وجه الدقة».

۲۰. علت اینکه در عربی «ویتامین» نمی‌نویسند، آن است که «و» در زبان عربی معادل «W» انگلیسی است و برای حرف «V» معادل ندارند. به عبارت دیگر هر کلمه عربی که حرف «و» داشته باشد، تلفظی مانند کلمه Wall انگلیسی دارد. حال برای کاربری کلمه‌ای لاتین که حرف «V» دارد، ناگزیر از حرف «ف» استفاده می‌کنند. البته در قدیم از «فاء» سه نقطه «ف» استفاده می‌کردند. چاپ‌های اولیه‌ی المنجد در بخش اعلام فراوان این نوع حرف را دارد، ولی اکنون همان «ف» را می‌نویسند. بنابراین مثلاً Visa در عربی «فیزا» نوشته می‌شود، Virus: فیروس، Volvo: فولفو.

هشت حرف و عدد و حداکثر ۱۵ حرف و عدد تشکیل شده باشد. یا راحت تر: پسورد باید حد اقل ۸ و حداکثر ۱۵ حرف و عدد داشته باشد.

«لا تَقِلُّ عن عشرةِ دنانيرٍ»: حد اقل ده دینار
«صورةٌ من جوازِ سفرِ ساري المفعولِ لمُدَّةٍ لا تَقِلُّ سِتَّةَ أشهرٍ»: کپی گذرنامه‌ای که از اعتبار آن حد اقل شش ماه مانده باشد.

«رفع البسِّ الأَدْنَى»: بالابردن حد اقل سن

«أَلَّا تَقِلَّ سنُّه عن»: حد اقل سن او ...

«مُمارَسَةُ رياضةِ الغولفِ على الأقلِّ مرَّةً شهرتياً»: انجام ورزش گلف حد اقل یک بار ماهانه / در ماه
«يَسْتَعْرِقُ التَّعافي مِنَ العمليَّةِ أُسبوعين على أقلِّ تقديرٍ»: بهبودی بعد از عمل جراحی حد اقل دو هفته طول می‌کشد.

«مَنحُ فُرُوضٍ للموظَّفين على أن لا تَقِلَّ خِدْمَةُ الموظَّفِ عن خمسِ سنواتٍ»: دادن وام به کارمندان دارای حد اقل پنج سال سابقه خدمت.

«المؤهلُ العلميُّ دبلوم كحدِّ أدنى»: حد اقل مدرک دیپلم

اینک ترجمه دو جمله:

.جمله «به ازاء هر ۴ کیلوگرم کاهش وزن، ۱ سال به طول عمر اضافه شده است».

اگر ترجمه مکانیکی شود، چنین می‌شود: «تُزاد سنةٌ إلى طولِ العمرِ حيالَ كلِّ ۴ كجم من نقصٍ في الوزن»، اما یک فرد عرب زبان اصیل یا به اصطلاح انگلیسی Native چنین ترجمه می‌کند: «يزدادُ العمرُ سنةً واحدةً مقابلَ فقدانِ ۴ كم من الوزن الزائد».

.جمله «مصرف کافی مایعات به خصوص آب به ویژه هنگام صبح و ناشتا».

ترجمه مکانیکی: «استهلاک کاف للسوائل وعلى الخصوص الماء خاصةً لدى الصباح وعلى الریق»

ترجمه بهتر: «تناول كميَّة كافية من السوائل وخاصةً الماء خصوصاً في الصباح وعلى الریق».

در پایان توفیق هر چه بیشتر نویسنده محترم را از خداوند مٔان خواستارم.